شعر سعدی سرشار از زندگی است

اصغر دادبه
(نویسنده، پژوهشگر فلسفه و استاد دانشگاه)

سعدی در «گلستان» اوضاع را چنان که بوده وصف می‌کند. در نتیجه کاستی‌ها و کمبودها را در گلستان می‌بینیم. گلستان او نقد وضع موجود است، اما آرمان‌شهر او را باید در «بوستان» دید. هنرمند انعکاس‌دهنده وضعی است که می‌دیده، پس طبیعی است که در آرمان‌شهر سعدی باید عدالت باشد و ظلم نباشد؛ شادی باشد و غم نباشد. غزل سعدی همواره مورد توجه بوده است اما از روزگاری به این سو، به دلایلی خاص، از جمله شرایط اجتماعی، توجه به غزل حافظ بیشتر شده است. اگر به سده‌های پیشین بنگریم درخواهیم یافت که غزل سعدی بیش‌تر از غزل حافظ خوانده می‌شده است. هنوز هم مردمی که با شعر کلاسیک انس و ارتباط دارند، به غزل سعدی گرایش بیشتری نشان می‌دهند.

***سعدی فردوسی ثانی است**

سعدی فردوسی ثانی است. به این معنا که اتفاقی که با فردوسی در سده چهارم افتاد و ایرانیان با شاهنامه توانستند هویت خود را بازیابی کنند، با شعر سعدی نیز برای ما روی داد و همان تأثیر را داشت. هر دو آن‌ها گستگی و آشفتگی را که در زمینه زبان و فرهنگ و هویت ایرانی پدید آمده بود، سامان دادند. در سده‌های آغازین شعر دری، حرکت فرهنگی ما رو به فراز بود. از سده چهارم با روی کار آمدن سامانیان، که دولتی ایران‌دوست بودند، بزرگانی همانند فردوسی، هویت ما را بازسازی کردند. اگر ما هویت را مثلثی فرض کنیم که اضلاع آن زبان و ادب، اسطوره و تاریخ، حکمت و فلسفه است، می‌توان گفت که فردوسی هر سه این اضلاع هویتی، حتی ضلع فلسفی آن را بازسازی کرد. درست است که ابن سینا و دیگران نیز در این زمینه تلاش کردند، ولی این چنین تلاشی هنگامی معنی دار که به زبان فارسی گفته شده باشد. اهمیت فردوسی در این بود که تاریخ و اسطوره و حکمت را به زبان فارسی گفت.

***دو جزیره فرهنگی در ادب فارسی**

در آن روزگار ما با دو جزیره فرهنگی، در بیرون از مرزهای ایران روبه‌رو هستیم که پشتیبان فرهنگ و ادب ایران بودند. یکی جزیره روم بود و دیگری جزیره هند. سلجوقیان روم حتی از سامانیان هم به ایران دلبستگی بیشتری داشتند. اگر نام‌های شاهان آن سلسله را نگاه کنید می‌بینید که نام‌ها برگرفته از چهره‌های شاهنامه است. طبیعی است بزرگانی که به هر دلیلی از داخل ایران نا امید بودند، به آن سوی می‌رفتند. هند نیز وضعی این گونه داشت.

***فارس، پناهگاه گریختگان از مغول**

پیش‌تر اشاره شد که فرهنگ و ادب از خراسان به فارس انتقال یافت. این انتقال به‌تدریج صورت گرفت و اتابکان فارس که در آن ناحیه حکومت می‌کردند، در فراهم آوردن بستر چنان انتقالی سهم داشتند. آن‌ها این اندازه خردمند بودند که نگذارند مغولان به فارس هجوم بیاورند. در نتیجه حکمت و فلسفه و ادب به فارس منتقل شد و دو مکتب پدید آمد. یکی مکتب فلسفی، به پیشوایی اتابکان فارس که در آن ناحیه حکومت می‌کردند، در فراهم آوردن بستر چنان انتقالی سهم داشتند. آن‌ها این اندازه خردمند بودند که نگذارند مغولان به فارس هجوم بیاورند. در نتیجه حکمت و فلسفه و ادب به فارس منتقل شد و دو مکتب پدید آمد. یکی مکتب فلسفی، به پیشوایی «عزالدین ایجی» و دیگری مکتب ادبی به رهبری سعدی. همه آنچه در خراسان، از رودکی تا قرن هفتم به‌وجود آمده بود، پشتوانه سعدی برای بنیان‌گذاری چنان مکتبی به‌شمار می‌رفت. اگر از یک سو مجموعه گران‌بهای ادب و فرهنگ خراسان را «تز» بدانیم و از سوی دیگر شخصیت و فضای ویژه سعدی را «آنتی تز»، آنگاه درخواهیم یافت که حاصل این دو، برآیندی درخشان خواهد بود. مغولان گستنی پایدار و اثرگذار در فرهنگ خراسان پدید آورده بودند. لطمه‌ای که آنان به فرهنگ خراسان وارد کردند، بسیار جدی بود؛ یک نمونه‌اش مفقود شدن دیوان رودکی است.

این وضع اسفبار آن‌گونه بود که دیگر خراسان نتوانست به وضع پیشین خود باز گردد. سعدی این هنر و توانایی را داشت که با انتقال آن میراث به فارس، گسست پدید آمده را بازسازی کند. شاهکار او نیز تألیف کتاب «گلستان» است که در معنا و بیان بهتر از آن کتابی سراغ نداریم.

***حمله به سعدی در این صد سال اخیر، زیان‌بار بود**

وقتی می‌خواهند بنایی را فرو بریزند، ستون‌های استوار آن را نشانه می‌روند؛ برای همین است که کسی مانند «اوداود براون» با همه ارجی که دارد، به گونه‌ای از فردوسی، سعدی و خیام، که دنیا آن‌ها را ستایش می‌کند، حرف می‌زند که گویی می‌خواهد آن‌ها را ویران کند. حمله به سعدی در این صد سال اخیر، زیان‌بار بود. پس باید هوشیار باشیم. اما خوشبختانه امروز بازگشتی به سخن سعدی صورت گرفته است. پس من مخاطب این سخن سعدی را خود سعدی قرار می‌دهم و می‌گویم «چو تو آمدی مرا سر که دست خویش گفتم / چو تو ایستاده باشی، ادب آنکه من بیفتم».

***غزل‌های عارفانه سعدی در خدمت شعر است**

شمار معدودی از غزل‌های سعدی را باید «عرفانی شاعرانه» دانست؛ اما درصد آن‌ها خیلی بالا نیست. نوع دیگر غزل‌های عارفانه او، وارون آن چیزی است که گفتیم «غزل‌های عارفانه» دانست. همین نوع از غزل‌هاست که سعدی را سعدی کرده، در این دست از غزل‌ها، همه چیز در خدمت شعر است. درباره اینکه آیا غزل سعدی عارفانه است یا عاشقانه، همیشه بحث‌هایی در جریان بوده است. برخی حکم کلی صادر کرده و گفته‌اند که غزل سعدی یکسره عاشقانه است و گاه هم گفته‌اند که عارفانه محض است. معمول چنین است که اگر ۷۰ ۸۰ درصد حکمی که صادر می‌کنیم درست باشد، حکم کلی می‌دهیم. در این‌گونه مواقع بسامد بالا ملاک قضاوت است. در نتیجه با نادیده گرفتن آن درصد نادر، درباره غزل سعدی چنان حکم‌هایی را صادر کرده‌اند.

***عشق نتیجه معرفت و علم است**

اما پرسش اصلی شاید آن است که عشق چیست؟ عشق نتیجه معرفت و علم است. آدمی، کسی را می‌شناسد، می‌بیند و سپس عاشق می‌شود. این پرسه هم در جهان‌شناسی و هم در معرفت‌شناسی عارفانه، معنا دارد. قصه عشق، از پله‌های نخستین آغاز می‌شود، تا به عشق نهایی برسد. زیرا عشق نتیجه ادراک است. به همان‌طور که ادراک حسی، ادراک عقلی و ادراک شهودی داریم، عشق حسی، عشق عقلی و عشق شهودی هم داریم. عشق خیالی هم در این میان وجود دارد. پس چه نیازی داریم که دست و پا بزنیم و عشق‌ها را به دو خوب تقسیم‌بندی کنیم؟ سعدی معتقد است کسی که در سرایی را در همه عمر نکوفته باشد، چه می‌داند که عشق چیست. سعدی در این‌جا به ما اجازه می‌دهد که دشواری‌ها را تأویل کنیم. پس اساس و اصول انسان شدن و هنرمند شدن و شاعر و عارف شدن، همان عشق مجازی است.

***حرکت عشق از جزء به کل**

اگر نکته‌هایی را که برشمرده شد در نظر بگیریم، آنگاه به همه غزل یک‌جور می‌توان نگاه کرد. آن غزل‌ها سخن عشق است، ولی با پذیرش این امر که عشق، همانند علم، از یک مرحله ابتدایی آغاز می‌شود، مراحل میانی را پشت سر می‌گذارد و به انجایی می‌رسد که باید برسد. با این دید جزیی‌نگر اگر به ابیات و مضامین نگاه کنیم، چنین حرکتی را خواهیم دید. تمام این ماجرا و حرکت از عشق ابتدایی تا عشق انتهایی را در این غزل سعدی می‌توان یافت: «یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم / گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم».

***شعر سعدی سرشار از زندگی است**

سعدی در «گلستان» اوضاع را چنان که بوده وصف می‌کند. در نتیجه کاستی‌ها و کمبودها را در گلستان می‌بینیم. گلستان او نقد وضع موجود است. اما آرمان‌شهر او را باید در «بوستان» دید. هنرمند انعکاس‌دهنده وضعی است که می‌دیده، پس طبیعی است که در آرمان‌شهر سعدی باید عدالت باشد و ظلم نباشد؛ شادی باشد و غم نباشد. غزل سعدی همواره مورد توجه بوده است اما از روزگاری به این سو، به دلایلی خاص، از جمله شرایط اجتماعی، توجه به غزل حافظ بیشتر شده است. اگر به سده‌های پیشین بنگریم درخواهیم یافت که غزل سعدی بیش‌تر از غزل حافظ خوانده می‌شده است. هنوز هم مردمی که با شعر کلاسیک انس و ارتباط دارند، به غزل سعدی گرایش بیشتری نشان می‌دهند.

***سعدی فردوسی ثانی است**

سعدی فردوسی ثانی است. به این معنا که اتفاقی که با فردوسی در سده چهارم افتاد و ایرانیان با شاهنامه توانستند هویت خود را بازیابی کنند، با شعر سعدی نیز برای ما روی داد و همان تأثیر را داشت. هر دو آن‌ها گستگی و آشفتگی را که در آن ناحیه حکومت می‌کردند، در فراهم آوردن بستر چنان انتقالی سهم داشتند. آن‌ها این اندازه خردمند بودند که نگذارند مغولان به فارس هجوم بیاورند. در نتیجه حکمت و فلسفه و ادب به فارس منتقل شد و دو مکتب پدید آمد. یکی مکتب فلسفی، به پیشوایی «عزالدین ایجی» و دیگری مکتب ادبی به رهبری سعدی. همه آنچه در خراسان، از رودکی تا قرن هفتم به‌وجود آمده بود، پشتوانه سعدی برای بنیان‌گذاری چنان مکتبی به‌شمار می‌رفت. اگر از یک سو مجموعه گران‌بهای ادب و فرهنگ خراسان را «تز» بدانیم و از سوی دیگر شخصیت و فضای ویژه سعدی را «آنتی تز»، آنگاه درخواهیم یافت که حاصل این دو، برآیندی درخشان خواهد است. مغولان گستنی پایدار و اثرگذار در فرهنگ خراسان پدید آورده بودند. لطمه‌ای که آنان به فرهنگ خراسان وارد کردند، بسیار جدی بود؛ یک نمونه‌اش مفقود شدن دیوان رودکی است.

این وضع اسفبار آن‌گونه بود که دیگر خراسان نتوانست به وضع پیشین خود باز گردد. سعدی این هنر و توانایی را داشت که با انتقال آن میراث به فارس، گسست پدید آمده را بازسازی کند. شاهکار او نیز تألیف کتاب «گلستان» است که در معنا و بیان بهتر از آن کتابی سراغ نداریم.

***حمله به سعدی در این صد سال اخیر، زیان‌بار بود**

وقتی می‌خواهند بنایی را فرو بریزند، ستون‌های استوار آن را نشانه می‌روند؛ برای همین است که کسی مانند «اوداود براون» با همه ارجی که دارد، به گونه‌ای از فردوسی، سعدی و خیام، که دنیا آن‌ها را ستایش می‌کند، حرف می‌زند که گویی می‌خواهد آن‌ها را ویران کند. حمله به سعدی در این صد سال اخیر، زیان‌بار بود. پس باید هوشیار باشیم. اما خوشبختانه امروز بازگشتی به سخن سعدی صورت گرفته است. پس من مخاطب این سخن سعدی را خود سعدی قرار می‌دهم و می‌گویم «چو تو آمدی مرا سر که دست خویش گفتم / چو تو ایستاده باشی، ادب آنکه من بیفتم».

***غزل‌های عارفانه سعدی در خدمت شعر است**

شمار معدودی از غزل‌های سعدی را باید «عرفانی شاعرانه» دانست؛ اما درصد آن‌ها خیلی بالا نیست. نوع دیگر غزل‌های عارفانه او، وارون آن چیزی است که گفتیم «غزل‌های عارفانه» دانست. همین نوع از غزل‌هاست که سعدی را سعدی کرده، در این دست از غزل‌ها، همه چیز در خدمت شعر است. درباره اینکه آیا غزل سعدی عارفانه است یا عاشقانه، همیشه بحث‌هایی در جریان بوده است. برخی حکم کلی صادر کرده و گفته‌اند که غزل سعدی یکسره عاشقانه است و گاه هم گفته‌اند که عارفانه محض است. معمول چنین است که اگر ۷۰ ۸۰ درصد حکمی که صادر می‌کنیم درست باشد، حکم کلی می‌دهیم. در این‌گونه مواقع بسامد بالا ملاک قضاوت است. در نتیجه با نادیده گرفتن آن درصد نادر، درباره غزل سعدی چنان حکم‌هایی را صادر کرده‌اند.

در آرمان‌شهر سعدی باید عدالت باشد و ظلم نباشد؛ شادی باشد و غم نباشد. مردمی که قرار است در آن آرمانشهر زندگی کنند، باید بانشاط باشند و از زندگی لذت ببرند

***عشق نتیجه معرفت و علم است**

اما پرسش اصلی شاید آن است که عشق چیست؟ عشق نتیجه معرفت و علم است. آدمی، کسی را می‌شناسد، می‌بیند و سپس عاشق می‌شود. این پرسه هم در جهان‌شناسی و هم در معرفت‌شناسی عارفانه، معنا دارد. قصه عشق، از پله‌های نخستین آغاز می‌شود، تا به عشق نهایی برسد. زیرا عشق نتیجه ادراک است. به همان‌طور که ادراک حسی، ادراک عقلی و ادراک شهودی داریم، عشق حسی، عشق عقلی و عشق شهودی هم داریم. عشق خیالی هم در این میان وجود دارد. پس چه نیازی داریم که دست و پا بزنیم و عشق‌ها را به دو خوب تقسیم‌بندی کنیم؟ سعدی معتقد است کسی که در سرایی را در همه عمر نکوفته باشد، چه می‌داند که عشق چیست. سعدی در این‌جا به ما اجازه می‌دهد که دشواری‌ها را تأویل کنیم. پس اساس و اصول انسان شدن و هنرمند شدن و شاعر و عارف شدن، همان عشق مجازی است.

***حرکت عشق از جزء به کل**

اگر نکته‌هایی را که برشمرده شد در نظر بگیریم، آنگاه به همه غزل یک‌جور می‌توان نگاه کرد. آن غزل‌ها سخن عشق است، ولی با پذیرش این امر که عشق، همانند علم، از یک مرحله ابتدایی آغاز می‌شود، مراحل میانی را پشت سر می‌گذارد و به انجایی می‌رسد که باید برسد. با این دید جزیی‌نگر اگر به ابیات و مضامین نگاه کنیم، چنین حرکتی را خواهیم دید. تمام این ماجرا و حرکت از عشق ابتدایی تا عشق انتهایی را در این غزل سعدی می‌توان یافت: «یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم / گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم».

***شعر سعدی سرشار از زندگی است**

سعدی در «گلستان» اوضاع را چنان که بوده وصف می‌کند. در نتیجه کاستی‌ها و کمبودها را در گلستان می‌بینیم. گلستان او نقد وضع موجود است. اما آرمان‌شهر او را باید در «بوستان» دید. هنرمند انعکاس‌دهنده وضعی است که می‌دیده، پس طبیعی است که در آرمان‌شهر سعدی باید عدالت باشد و ظلم نباشد؛ شادی باشد و غم نباشد. مردمی که قرار است در آن آرمانشهر زندگی کنند، باید بانشاط باشند و از زندگی لذت ببرند. از همین روست که سعدی درباره شادی‌ها سخن می‌گوید. اگر قرار باشد که در آرمان‌شهر همه غمگین باشند که دیگر آرمان‌شهر نیست. اگر اندوهی هم هست، اندوه فراغ معشوق است. غزل‌های سعدی نیز بازتاب اوضاع کم و بیش شاد آن زمان مردم فارس است.

***دلبستگی به وطن در شعر سعدی**

ما وطن را تنها برای خاک آن دوست نداریم. بخش مهمی از دلبستگی ما به وطن بدان سبب است که پیوندهای عاطفی و مهرورزی‌ها و دوستی‌های ما در آن‌جا شکل گرفته است. سعدی نیز هنگامی‌که به وطنش دلبستگی نشان می‌دهد، به همین نکته‌ها توجه دارد. من غزل زیر را، ضمن آن که وصف معشوق در آن هست، یادکرد سعدی از وطن می‌دانم: «می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم/ خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم». اگر نکته مهیفی به این غزل بیاندازیم، می‌بینیم که سعدی می‌خواهد از ایران و از شیراز سخن بگوید.

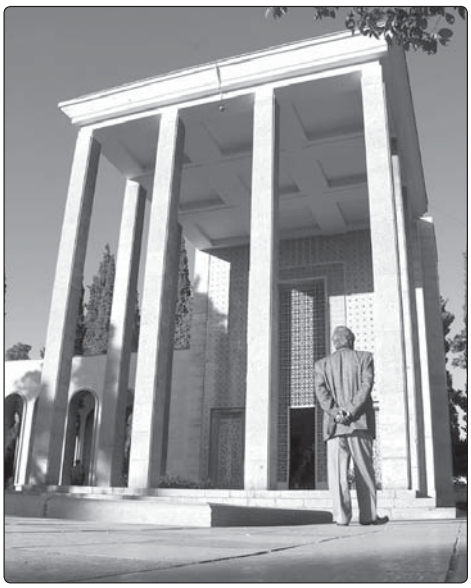

عکس‌ها: امید موچهری

سعدی در آلمان بیشتر از حافظ شناخته شده است

فرانک هاشمی
(استاد گروه زبان آلمانی دانشگاه علامه طباطبایی)

برخلاف باور عموم، سعدی در آلمان خیلی بیشتر از حافظ شناخته شده است و تعداد آثاری که از سعدی به زبان آلمانی ترجمه شده، به مراتب بیشتر از تعداد ترجمه‌ها و بازسازی‌های حافظ است.

وقتی درباره سعدی در آلمان صحبت می‌کنیم، در واقع درباره شاعری صحبت می‌کنیم که ترجمه‌هایش به زبان آلمانی به حدود ۴۰۰ سال پیش برمی‌گردد. نخستین ترجمه‌ای که از گلستان سعدی به زبان آلمانی صورت گرفته، در اواسط قرن هفدهم بوده؛ که «اولهآرئوس» اولین ترجمه کامل گلستان را از زبان فارسی به آلمانی برگردانده است و چند سال بعد از نسخه‌ای هلندی، بوستان را هم ترجمه کرده است. البته پیش از آن هم یک ترجمه قدیمی‌تر داریم که از نسخه فرانسوی به آلمانی ترجمه شده است.

اولین دوره‌ای که آثار سعدی به آلمانی ترجمه شد، موضوع آثار ادبی در خود آلمان، بیشتر بر مبنای تعلیم و تربیت بود و در نتیجه بوستان و گلستان سعدی ارزش بسیاری داشت؛ چون شباهت زیادی به ایده‌آل موضوعات ادبی آن زمان آلمان داشت. دوران دوم که بیشترین تعداد ترجمه‌های آثار ادبیات فارسی به آلمانی را داریم، پایان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم است. در این دوران شرق در اروپا به‌خصوص در آلمان حالت آرمانی داشت و تصور می‌کردند رویاهایشان در شرق تحقق پیدا خواهد کرد؛ بنابراین در پی آن بودند که با دنیا، فرهنگ و ادبیات شرق آشنا شوند، تا بتوانند آرزوهای خود را برآورده کنند.

***موج جدید ترجمه‌های آثار سعدی به زبان آلمانی**

شرق‌شناسان کلاسیک آلمان غالباً کسانی بودند که الهیات می‌خواندند و بسیاری از این شرق‌شناسان کشیش بودند و هدفشان تفسیر کتاب مقدس بود. در این دوران باز جنبه تعلیم و تربیتی نوشته‌های سعدی بیش‌تر مورد نظر شرق‌شناسان آلمانی بود؛ چون بسیار به آموزه‌های دینی آن‌ها نزدیک بود؛ حتی ترجمه‌هایی داریم که سبک ترجمه و نگارش آن‌ها به دعاهای کلیسایی نزدیک می‌شود. اما از حدود دهه ۱۹۶۰ به این طرف یک موج جدید ترجمه‌های آثار سعدی به زبان آلمانی شروع شد. شاید علت آن این بود که تصور می‌کردند زبان ترجمه‌های قبلی به زبان و مخاطب امروز نزدیک نیست و هر چه به سده ۲۱ نزدیک می‌شویم، این تغییر و تحول باید بیشتر باشد. علت دیگر هم این بود که معتقد بودند ترجمه‌های قدیم دقت لازم را نداشته است و باید با ترجمه‌های جدید، آن نواقص را جبران کنند.

در مجموع تعداد ترجمه‌های کامل آثار سعدی به آلمانی خیلی کم است. از گلستان سه اثر ترجمه کامل داریم، از بوستان هم دو ترجمه کامل داریم. بقیه ترجمه‌های موجود، بیشتر به حالت گزیده آثار دانست. تعدادی از ترجمه‌ها هم، دست دوم هستند که از زبان دیگری غیر از زبان فارسی به آلمانی ترجمه شده‌اند. به غیر از مترجمانی که سعی کردند که متن فارسی آثار سعدی را عیناً به آلمانی ترجمه کنند، آثاری به صورت اقتباس، بازنویسی و بازسرایی هم داریم که از جمله آن، متونی است که در پهلو از سعدی برگرفته است. علاوه بر این چند اثر دیگر هم وجود دارد که شامل ویرایش‌هایی است که از آثار قدیمی‌تر انجام شده است.

جای خالی اندیشه‌های سعدی در کتب درسی

محمدرضا خالصی
(نویسنده و پژوهشگر)

اندیشه‌های اخلاقی و تربیتی سعدی سال‌ها پیش به عنوان یکی از متون درسی در مکتب‌خانه‌ها به دانش‌آموزان یاد داده می‌شد اما امروزه جای خالی این آموزه‌ها در کتاب‌های درسی به‌شدت احساس می‌شود. کمرنگ شدن حکایت‌های سعدی در کتاب‌های درسی زنگ خطری است برای ما که سبک زیست ایرانی ـ اسلامی و فرهنگ ایرانی را آرام آرام به فراموشی می‌سپریم؛ چراکه آن‌چه ممکن است جایگزین این فرهنگ پربار و زخار شود، فرهنگ سودانگاری است که تنها معیار نهایی خود دربارهٔ صواب، خطا و الزام را سود می‌داند و اساساً به کمالات و منافع ابدی توجه نشده، که در این‌جا کاری به معایب و محاسن آن نداریم که عرض عریضی است.

از همین رو برای رهایی از این باتلاق اخلاقی، لازم است کودکان ما همچون گذشته با فرازهای حکمی حکمت عملی ایرانی ـ اسلامی آشنا شوند و دستیابی به این مهم از راه آموزش و ترویج اندیشه‌های سعدی، مولوی، فردوسی، ناصرخسرو، حافظ و دیگر بزرگان با کاربرد امروزی امکان‌پذیر خواهد بود.

***به زبان سعدی سخن می‌گوییم**

آن‌گونه که محمدعلی فروغی درباره سعدی می‌نویسد: «اهل دوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است، ولی حق این است که ما پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوییم.» آن‌ها که عمری سپری کرده‌اند هنوز برای آن‌که موضوعی را مثال بزنند از حکایت‌ها و داستان‌های مینی‌مال سعدی مثال می‌زنند تا آن موضوع را به زبانی عام و همه‌فهم تبیین کنند. این نشانه آن اهتمامی است که هنگام تدوین کتاب‌های درسی بر استفاده از این حکایت‌ها و تمثیل‌ها دیده می‌شد و امروز کمتر در این‌گونه کتاب‌ها به دیده تدبیر انجام می‌پذیرد. کمرنگ شدن نقش حکایت‌ها، داستان‌ها و تمثیل‌های سعدی در میان کتاب‌های درسی به اعتقاد ناظران و کارشناسان ادبیات فارسی موضوعی است که می‌شود آن را زنده کرد تا باز دیگر در پرتو اندیشه‌های این بزرگان فرهنگ را بازسازی کرد.

***حکمت نظری در شعر سعدی**

ارسطو عمدتاً دانایی را به دو بخش تقسیم می‌کند، یعنی حکمت (دانایی و معرفت) را حکمت عملی یا نظری می‌داند. حکمت عملی که اخلاق زشت مانع از رسیدن نفس به کمال عقلی است، بنابراین نخستین راه دوری از پلیدی‌ها می‌شود.

***کمرنگ شدن حکایات حکمی سعدی در کتاب‌های درسی زنگ خطر است**

از همین رو هرچه بخواهیم در سبک زندگی آموزه‌های حکمی ایرانی ـ اسلامی را رونق دهیم، باید به آثار گذشته حکمای ایرانی اسلامی مانند سعدی رجوع کنیم، لذا کمرنگ شدن این موضوع نشان می‌دهد که بخش حکمت ایرانی متاسفانه رو به روز کمرنگتر می‌شود؛ مثلاً در اخلاق فضیلت ما کسانی را داریم به نام اسوه‌های اخلاقی که زندگی‌شان الگوهای اخلاقی بشر است و این موضوع در اندیشه سعدی یکی از آیتم‌های مهم است: «خُنک آنکه آسایش مرد و زن / گزیند بر آسایش خویشتن». پس کمرنگ شدن حکایات حکمی سعدی در کتاب‌های درسی زنگ خطری است برای ما که دایره انسانی اسلامی فرهنگ ایرانی را آرام آرام به فراموشی می‌سپاریم و آنچه ممکن است جایگزین این فرهنگ پربار شود، فرهنگ سودانگاری امروز بشر در سده کنونی است. برای رهایی از این باتلاق اخلاقی لازم است کودکان ما همچون گذشته با فرازهای حکمی حکمت عملی ایرانی اسلامی آشنا شوند و این از راه اندیشه‌های سعدی، مولوی، فردوسی، ناصرخسرو، حافظ و... امکان‌پذیر است.

پارادوکس طنز و تغزل بر خوان سعدی

احمد اکبرپور
(نویسنده ادبیات کودک و نوجوان)

معمولاً فضا و حال و هوای تغزل چنان احترامی به معشوق می‌دهد و او را در هالهای اثیری فرو می‌برد که جز اظهار ارادت و سرسپردگی و تضرع جایی برای اظهار وجود و فردیت به عاشق بختبرگشته نمی‌دهد. اما در چنین فضای غالب و به رسمیت شناختهای، شوخ‌طبعی و طنز در ساحت بلند معشوق، مانند راه رفتن بر روی کمر مار است. از این منظر سعدی در بسیاری از موارد از پس این کار به خوبی برمی‌آید؛ شیخ اجل، فضا و انسجام غزل را از یقین و قطعیت وابستگی و سرسپردگی محض به معشوق خارج می‌کند تا عشق‌ورزی‌ها تداعی دریوزگی محبت را نکند و باعث سرافکندگی شاعر / عاشق نشود؛ «باری غرور از سر بنه و انصاف درد من بده / ای باغ شفتالو و به، ما نیز هم بد نیستیم / سعدی گر آن زیبا قرین بگزید بر ما همنشین / گو هر که خواهی برگزین، ما نیز هم بد نیستیم.»

***سعدی اظهار عشق را با آفرینش‌های خلاقانه‌اش به مخاطب یادآوری می‌کند**

اما سعدی این همه دلربایی را خارج از اراده قلم خود نمی‌داند و اظهار عشق را با آفرینش‌های خلاقانه‌اش به مخاطب یادآوری می‌کند. شیخ اجل در واقع در غالب وضع‌ها، نیاز به معشوق بیرونی را کمرنگ می‌کند و به ستایش از معشوقی می‌پردازد که بخش عمده صفات او از دل تخیل شاعر شکل گرفته است. با این حال حتی اگر معشوق بیرونی و خارج از اراده قلم نیز به پست شیخ بخورد، احترام او را دارد و کمر به خدمت او خواهد بست؛ اما او همیشه احتیاط‌های لازم را می‌کند تا یک وقت خدای‌نکرده معشوق از سروده‌های او احساس خواری و منت‌کشی شاعر را نداشته باشد. «سعدیا دختر انفاس تو بس دل ببرد / به چنین زیبا معنی که تو می‌آرایی.»

***رندی سعدی در اظهار خود به معشوق**

سعدی در جای‌جای غزل‌ها موقعیت ادبی و استعدادهای شاعرانهاش را به‌گونه‌ای به رخ معشوق می‌کشد تا کفه ترازو در حالت تعادل قرار بگیرد تا اگر طلب عشقی می‌کند، به شکل دریوزگی گدایان سرافکنده نباشد. «بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس / حد همین است سخن‌دانی و زیبایی را / موضعی در همه آفاق ندانم امروز / کز حدیث من و حسن تو خبر می‌نبود / حسن تو نادر است در این عهد و شعر من / من چشم بر تو و همگان گوش بر من‌اند»، یا «هرکس به زمان خویشتن بود / من سعدی آخرالزمانم.»

***سنت‌شکنی سعدی در هجران‌زدگی عاشق**

از سویی باید در نظر داشت که فضا و وضع شوخ طبعانه است که مخاطب با لبخندی بر لب می‌پذیرد که شاعر در عالم پس از مرگ، دل‌مشغول وضع قاتلش باشد و برای ایشان طومار جمع کند و رضایت خود و بقیه را از مرگشان به دادگاه اعلام کند؛ «گر خون من و جمله عالم تو بریزی / اقرار بیاریم که جرم از طرف ماست.» در فضای غالب تغزل، معمولا با عاشقی دردمند و غالباً هجران‌زده روبه‌رو هستیم و معشوقهای ستمگر و کافرکیش. در چنین مواردی شاعر حاضر است که تمامت عمر را در هوا و خیال معشوق سیر کند و انگار که به دیدن او هیچ نیاز نیست. با این حال سعدی هرچند کاملاً از این دایره تقدیر ادبی بیرون نرفته است، اما با تمهیداتی آن را کمرنگ کرده است و در غالب اشعار حضور فیزیکی معشوق و احیاناً بدخلقی‌هایش را به دوری و هجران رمانتیک ترجیح می‌دهد. «بگذار تا مقابل روی تو بگذریم / دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم / شوق است در جدایی و جور است در نظر / هم جور به که طاقت شوق‌ات نیاوریم.» «دل بردی و تن زدی همین بود؛ من با تو بسی شمار دارم / دشنام همی دهی به سعدی / من با دو لب تو کار دارم»، و یا «سخن سربه‌مهر دوست به دوست / حیف باشد به ترجمان گفتن.»

***سعدی، عشق را از آسمان به زمین می‌آورد**

سعدی با شوخ‌طبعی نمکینش حتی در مقابل یاوه‌گویی و دشنام‌سرایی معشوق حاضر به دل‌کندن از او نیست و وصل پردردسر را به هجران آدکشان و پرسوز و گداز ترجیح می‌دهد. او عشق را از آسمان‌های صاف و آبی، به زمین پر از چاله‌وچوله و خاکستری می‌کشاند و با دیالوگ‌های نمکین سعی می‌کند کارش را پیش ببرد.

«دیدار تو حل مشکلات است / صبر از تو خلاف ممکنات است / زهر از قبل تو نوشدارو / فحش از دهن تو طیبات است.» در این چالش شوخ طبعانه است که شاعر تهدید را به فرصت تبدیل می‌کند و از تبررس دشنام‌ها می‌گریزد و به تعبیر فرهنگ‌عامه، سعدی در بسیاری از اشعار با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد.

***سعدی غزلیات، متفاوت از سعدی بوستان و گلستان است**

همچنین باید در نظر داشت که حافظ و عبید زاکانی از طنز و نوع نگاه شوخ‌طبعانه سعدی تأثیر پذیرفته‌اند، هرچند شاعرانی از جمله انوری، نظامی و حتی سنایی غزنوی چند قرن زودتر از شیخ اجل باب طنز و شوخ‌سرایی را در روال سرایش شعر گشوده‌اند، اما از نظر اشاعه و روال تأثیرپذیری، ظاهراً تیغ کلام شوخ‌سرانه‌شان به پایه سعدی نمی‌رسد.

سعدی در شوخ‌طبعی انگار به مرزهای نامحدود و بی‌کران غزل و تغزل پی برده است؛ وگرنه در بوستان و گلستان نقش معلم و راهبری را دارد که اقتدار کلامش هر شاگرد یاغی را به تأدب و تمکین می‌کشاند. سرکشی و یاغی‌گری در قواعد مرسوم غزل، نکته جزیی است که می‌تواند به تعادل نگاه سعدی به معشوق کمک کند. «به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی / چرا نظر نکنی یار سروبالا را / که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد / خطا بود که نبینند روی زیبا را»، یا «تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند / ما تماشاکنان بستانیم / تو به سیمای شخص می‌نگری / ما در آثار صنع حیرانیم.»

***معشوق سعدی، معشوق قابل‌دیالوگ**

همچنین سعدی به دنبال معشوقی است که قابل دیالوگ باشد و عشقی دوطرفه را بنیان نهد، مثلاً گاهی از دست او عصبانی می‌شود و حتی او را دشنام می‌دهد. «با جمله برآمیزی و از ما بگریزی / جرم از تو نباشد گنه از بخت رمیده است / نیک است که دیوار به یک بار بیفتاد / تا هیچ‌کس این باغ نگویی که ندیده است.»

از سویی سعدی در راستای این هدف بزرگ که عشق را از دریوزگی جدا کند، احتیاج به کلماتی دارد که ظاهراً غیرشاعرانه است اما برای ایجاد حال و هوایی متفاوت مورد نیاز است؛ واژگانی مانند: داروخانه، رفتار، مشکلات، اقرار، زاویه، شفتالو، برانامه، شنگ، رایگان، نهنگ، مگس، قندیل و... . «خوی سعدی است نصیحت چه کند گر نکند / مشک دارد نتواند که کند پنهانش»، «چنین سقمونیای شکرآلود / ز داروخانه سعدی ستانند»، «شیرین بضاعت بر مگس چندان‌که تندی می‌کند / او بادبزن همچنان در دست و می‌آید مگس».

«گوته» شیفته سعدی بود

محمود حدادی
(مترجم زبان آلمانی و آثار گوته در ایران)

شناخت گوته از سعدی مدیون ترجمه «اوله آرئوس» از گلستان سعدی و شعری از سعدی است که در یک مجله به چاپ رسیده بود. زمینه دومی که گوته را برای شناخت ادبیات فارسی آماده می‌کند، دیدار او با «گوتفرید هردر» فیلسوف در جوانی است.

«هردر» او را متوجه چند موضوع از جمله قرآن و سعدی می‌کند. هردر علاقه زیادی به سعدی داشته و گوته را هم متوجه او می‌کند و به گوته می‌گوید که شرایط اقلیمی در ساختن شخصیت انسان‌ها سهیم است؛ که خود گوته هم آن را قبول داشته است؛ به این ترتیب تصوفی که در اقلیم فارس است را از اقلیم‌های دیگر ایران‌زمین جدا می‌داند. بنابراین نظر به اقلیم در شناخت شخصیت انسان‌ها، دیدی است که از «گوتفرید هردر» به گوته رسیده است.

***اشعار سعدی تاثیری شگرف بر گوته گذاشت**

این دو شعر سعدی «یکی قطره ابری ز باران چکید / خجل شد چو دریا بدید» و تحمیدیه «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و ...» در گوته بسیار تاثیرگذار بود و گرایشی که گوته به این اشعار داشته به هیچوجه تصادفی نیست؛ چون گوته بر خلاف بسیاری از شرق‌شناسان آلمانی که در حوزه ادبیات کلاسیک آلمان محدود می‌مانند و به واقعیت‌های ایران روزگار خودشان توجهی نشان نمی‌دهند؛ در جستارهایی که درباره فرهنگ ایران نوشته، به واقعیت ایران زمان خود، توجه نشان داده است. همچنین تأثیر گوته از تحمیدیه «منت خدای را...» تاییدی بر اندیشه دیالکتیکی اوست، چراکه گوته در یک دوره دهساله با شیلر همکاری داشته و در این دوره، این شیلر است که دوره فترت گوته را پایان می‌برد و او را تشویق می‌کند، آثار نامتمامش را به اتمام برساند. همچنین در ارزیابی آثارش چنان مشوق او بوده که شاید چیزی شبیه به دیدار و شمس و مولانا بوده است.

از سویی می‌دانیم که گوته شخصیت‌های بیمارگونه در آثار خود فراوان دارد، ولی برعکس او، شخصیت‌های آثار